



## روزنامه‌های دیواری

آقای کریمی، بچه‌های کلاس را به هشت گروه سه نفره تقسیم کرد و گفت: قرار است به مناسبت دهه‌ی فجر، یک مسابقه‌ی روزنامه‌دیواری بین مدارس برگزار شود. هر گروه یک روزنامه دیواری با مطالب گوناگون علمی، تاریخی، حدیث، شعر، داستان، چیستان؛ همراه با عکس و نقاشی تهیه کند. **هدمزد باشیم**

هر روزنامه‌ای که مطالبش متنوع‌تر باشد، امتیاز بیشتری می‌گیرد. کادربندی و صفحه‌آرایی، نام زیبا، خط زیبا و عکس‌های جذاب هر کدام امتیاز دارد.

روزنامه‌ها را در راهروی مدرسه نصب می‌کنیم و بهترین آنها برای مسابقه‌ی بین مدارس انتخاب می‌شود. سه هفته هم فرصت دارید. سپس آقای کریمی نماینده‌ی هر گروه را تعیین کرد. **مسئولیت هر فرد با توجه به توانایی‌های هر فرد مشخص می‌شود.**



## هفته‌ی اوّل؛ صبح شنبه

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند و بالبخند گفتند: «سلام آقای رئیس! از کی شروع کنیم؟»

- «چقدر عجله دارید! سه هفته فرصت داریم. نظرتان چیست که فعلاً برویم فوتبال!»

سینا و حامد لبخندزنان به هم نگاه کردند:

- «راست گفתי جناب رئیس؛ حالا خیلی زود است!»

هفته‌ی اوّل خیلی زود به پایان رسید.

برنامه ریزی داشته باشیم



## هفته‌ی دوم

نادر، سینا و حامد کنار هم جمع شده بودند. صحبت از کارهای روزنامه دیواری به میان آمد.

سینا گفت: «توانایی ما برای جمع‌آوری مطالب زیاد است؛ فعلاً لازم نیست عجله کنیم.»

نادر ادامه داد: «درست است. هنوز وقت داریم. تا آقا نادر نماینده‌ی گروه است،

غمی نداشته باشید.»

حامد هم به نشانه‌ی تأیید سر خود را تکان داد و گفت: «درست است؛ روزنامه دیواری ما حتماً اوّل می‌شود!»

گروه‌ها حسابی سرگرم تهیه‌ی روزنامه بودند. مطالعه‌ی گروهی، مشورت، خرید وسایل، تهیه‌ی عکس، رفتن به کتابخانه‌ی مدرسه و محله و ...؛ اما گروه نادر و دوستانش مرتّب امروز و فردا می‌کردند! هفته‌ی دوم هم خیلی زود به پایان رسید.



## هفته‌ی سوم

سینا و حامد به سراغ نادر آمدند. نادر گفت: «بچه‌ها! فکر جالبی به ذهنم رسیده است. خواهرم پارسال یک روزنامه دیواری تهیه کرد و اوّل شد. من هم از روی آن می‌نویسم! قول می‌دهم اوّل بشویم!»



حامد از پیشنهاد نادر تعجب کرد ...

## هفته‌ی سوم؛ صبح جمعه

نادر با خوشحالی به خواهرش گفت: «نجمه! روزنامه دیواریات کجاست؟»  
- «مرّتی پرورشی‌مان از من خواست آن را دوباره به مدرسه ببرم تا در نمایشگاه مدرسه نصب شود.»

نادر تا این را شنید، رنگش پرید و هاج و واج شد! سریع به سینا و حامد زنگ زد:  
- «بچه‌ها! نقشه‌مان خراب شد. زود به خانه‌ی ما بیایید تا فکری کنیم و روزنامه را درست کنیم.»

- «بچه‌ها! نقشه‌مان خراب شد. زود به خانه‌ی ما بیایید تا فکری کنیم و روزنامه را درست کنیم».

هر سه نگران و پریشان دور هم جمع شدند؛ نه مطلبی داشتند؛ نه داستان و شعری و نه عکسی!

نمی‌دانستند از کجا شروع کنند!

چند تا کتاب و مجله‌ی قدیمی کنارشان گذاشتند؛ تند تند ورق می‌زدند و می‌خواندند. کم کم غروب از راه رسید.

سینا و حامد گفتند: «دیر شده ما باید برویم!»

سه دوست، ناراحت و نگران از آنچه فردا پیش می‌آمد، با یکدیگر خداحافظی کردند... نادر تا نیمه شب بیدار ماند و با چشم‌های خسته و فکر پریشان، روزنامه دیواری را پر کرد.

چند بار اشتباه نوشت و خط زد و ... .

## روز مسابقه؛ صبح شنبه

هر گروهی با شور و هیجان روزنامه‌اش را باز کرده بود تا بقیه‌ی گروه‌ها ببینند. چه روزنامه‌هایی! پر از مطالب گوناگون و خواندنی با عکس‌ها و نقش‌های جذاب و رنگارنگ! چه نام‌های زیبایی برای روزنامه‌هایشان انتخاب کرده بودند: گلبرگ، باغ دانش، پنجره، ... طراوت و شادمانی در چهره‌ی بچه‌ها موج می‌زد.

نادر گوشه‌ی حیاط ایستاده، و روزنامه‌اش را محکم گرفته بود تا باز نشود! حامد و سینا کنار او رفتند.

- «سلام! چی شد؟! چه کار کردی؟»

نادر سرش را پایین انداخت و روزنامه را به بچه‌ها داد. بچه‌ها تا روزنامه را دیدند مانند نادر ناراحت و خجالت‌زده شدند.

- «این چیه؟! چقدر بدخط و خط‌خطی! نه اسمی، نه طرحی، نه عکسی! نه نقش و نگاری!»

- «چه کسی حاضر است این را بخواند؟ آبرویمان پیش معلم و دوستانمان می‌رود.»

- «ای کاش به حرف تو گوش نمی‌کردیم!»

- «ای کاش این قدر کار را عقب نمی‌انداختیم!»

نادر که تا آن موقع ساکت بود، گفت: «تنها من مقصّر نبودم. شما خودتان هم به فکر نبودید و با پیشنهادهای من موافق بودید...».

آقای کریمی به کمک مدیر مدرسه با دقت روزنامه‌ها را بررسی کردند و امتیاز دادند.  
از دیدن روزنامه‌های عالی و پربار بچه‌ها بسیار راضی و شادمان بودند.  
اما همین که روزنامه‌ی گروه نادر را باز کردند....



روزنامه‌ها را در راهروی مدرسه نصب کردند. همه‌ی گروه‌ها از اینکه روزنامه‌هایشان دیده می‌شد، بسیار خوشحال بودند.

اما نادر و گروهش آرزو می‌کردند هیچ کس روزنامه‌شان را نبیند و نخواند!  
آنها با خود می‌گفتند: ای کاش روز بررسی روزنامه‌های دیواری به تأخیر می‌افتاد!

## برایم بگو

آیا نادر و دوستانش می‌توانستند از اعلام نظر داوران درباره‌ی روزنامه دیواری خود جلوگیری کنند؟ **خیر چون باید بعد از لذت سه هفته، همی روزنامه‌ها داوری شود**

## ایستگاه فکر

این حدیث را بخوانید.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

**الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ؛ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ**

این دنیا، جای انجام دادن کارها است و حسابرسی در آن وجود ندارد؛ اما روز قیامت، روز حسابرسی اعمال است و کار کردن در آن وجود ندارد.



## روز حسابرسی

چه یکی از نام‌های روز قیامت، «یوم الحساب» است؟

زیرا در آن روز به همه اعمال انسان مانند بوی ها، حویلی ها، انجم دستورات خدا، گلد ببرد  
رسیدی می شود و هر کس باید پاسخگوی کار خود باشد.

گفت و گو کنیم

چه ارتباطی میان داستان «روزنامه‌های دیواری» و «یوم الحساب» وجود دارد؟

در هر دو قرار دانه سده که کارها و اعمال رسیدنی و داوری شود.

بررسی کنید

این حدیث را بخوانید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله <sup>خودتان</sup> حاسبون  
حاسبوا أنفسکم قبل أن تُحاسبوا

پیش از اینکه به حساب شما رسیدگی شود، به حساب  
خود برسید.

چه ارتباطی میان این حدیث و فعالیت قبل، وجود دارد؟ قبل از آنکه در روز قیامت به حساب ما  
رسیدگی کنند، بهتر است خودمان در این دنیا آن را بررسی کنیم

دعا کنیم

این دعای قرآنی را بخوانید:

✿ این دعای قرآنی را بخوانید:

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه‌ی مؤمنان را در روز حساب، ببخش  
و بیامرز.

✿ سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۱

✿ خوب است برای آن روز چه دعا‌هایی کنیم؟

✿ خدایا کمک کن تا در این دنیا کارهایی که تو دوست داری را انجام دهم

✿ ای خدای مهربان! دوست دارم لنا هم را بیخشی و در روز قیامت هوای ما را لایق باشی